

# من به تو نخنديدم!



دخترک کلاس اول است.  
امروز سر کلاس، آدابازی می کردند.  
دخترک می خواست جواب بدهد،  
اما چیزی نگفت.



ظهر که شد، به خانه برگشت.  
با صدای آرام گفت: «سلام...»  
مامان گفت: «سلام دخترم! ناراحتی؟»  
دخترک گفت: «من توی آدابازی اصلاً  
جواب ندادم.»



مامان پرسید: «جواب را می دانستی؟»  
دخترک گفت: «می دانستم، اما فکر  
کردم اشتباه است.»  
مامان گفت: «اگر جواب اشتباه بدھی،  
چه می شود؟»  
دخترک گفت: «شاید بچه ها به من  
بخندند!»

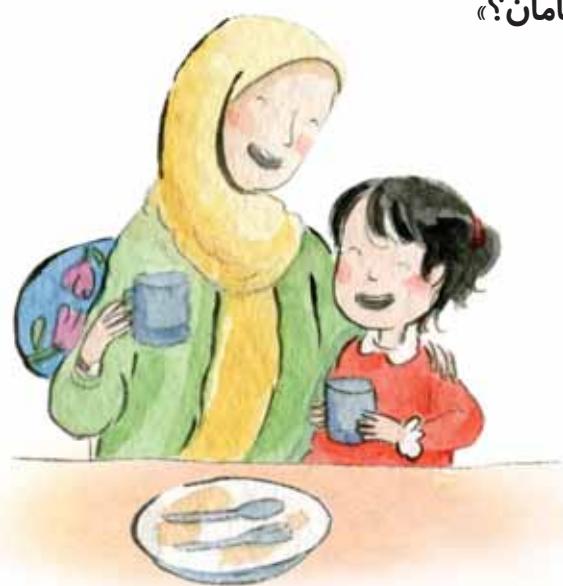


مامان گفت: «آهان! آن وقت ناراحت می‌شود. بیا با هم سؤال‌بازی کنیم.»  
دخترک با خوشحالی گفت: «باشه.»  
مامان گفت: «هر چه دوست داری از من پرس.»

دخترک پرسید: «ماکارونی با چی درست می‌شود؟»  
مامان جواب داد: «با برنج و هویج!»

دخترک گفت: «نه اشتباه است! با ماکارونی و رب گوجه!»  
مامان گفت: «حالا من می‌پرسم. وقتی تشنۀ ایم، چی می‌خوریم؟»

دخترک با خنده جواب داد: «چای شیرین!»  
مامان با خنده گفت: «نه، اشتباه است! آب می‌خوریم.»  
مامان گفت: «حالا بگو ببینم جوابِ مامان خنده‌دار بود یا خودِ مامان؟»



دخترک گفت: «من به جوابِ تو خنديدم مامان!»

مامان گفت: «من هم از جوابِ تو کمی خنده‌ام گرفت دخترم!»

دخترک گفت: «ما داشتیم بازی می‌کردیم. من ناراحت نشدم. باز هم بازی کنیم.»

مامان لبخند زد و گفت: «قبوله!»